

وقت خوش سعدی

عبدالرسول خیراندیش

در قسمت پایانی مقدمه گلستان، شعر بسیار معروفی آورده شده که براساس آن، همگان زمان فراهم آمدن این اثر معروف سعدی را دریافت کرده‌اند:

در این مدت که ما را وقت خوش بود ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود

مراد ما نصیحت بود و گفتم حوالت با خدا کردیم و رفتیم

از آنجا که در مورد مراحل و مقاطع زندگی سعدی و جزییات آن کتاب ناشناخته بسیار وجود دارد، چنین مورد مشخص و معینی از زندگانی او مبنای بسیاری از جستجوها و اظهارنظرها درباره احوال وی شده؛ به خصوص عبارت «وقت خوش» که در مصرع اول از بیت اول آمده است.

از ظاهر عبارت «وقت خوش» چنین استنباط می‌شود که در هنگام فراهم آوردن گلستان، شاعر در رفاه و آسایش به سر می‌برده و این پس از عمری مسافرت و تحصیل و تحمل درد غربت و از سرگذراندن مشقات بسیار بوده که در سراسر آثار سعدی مشهود و مشهور است. دکتر ذبیح‌الله صفا در ارایه شرح حالی از سعدی می‌نویسد:

«سفری که سعدی در حدود سال ۶۲۰ - ۶۲۱ آغاز کرده بود، مقارن سال ۶۵۵ با بازگشت به شیراز پایان یافت. درمراجعت به شیراز، سعدی در شمار نزدیکان سعدبن ابی بکر بن سعدبن زنگی درآمد، ولی نه به عنوان یک شاعر درباری، بلکه بنابر اکثر اقوال و همچنان که از مطالعه در آثار او برمی آید در عین انتساب به دربار سلغری و مدح پادشاهان آن سلسله و نیز ستایش عده‌ای از رجال که در شیراز و یا در خارج از شیراز می زیسته‌اند، زندگی را به آزادی و ارشاد و خدمت به خلق در رباط شیخ کبیر شیخ ابو عبدالله خفیف می گذرانیده و با حرمت بسیار زندگانی را به سر می برده است.»^۲ هانری ماسه نیز در خصوص این دوره از زندگانی سعدی همین استنباط را دارد:

«در پایان سخن، این خاطره رفتاری‌های گذشته را به یاد می آوریم که آخرین نگاه

سعدی است به سال‌های بی بازگشت جهانگردی و میانسالی:

وجودم به تنگ آمد از جور تنگی	شدم در سفر روزگاری درنگی
جهان زیر پی چون سکندر بریدم	چو یاجوج بگذشتم از سد سنگی
چو باز آمدم کشور آسوده دیدم	ز گرگان به در رفته آن تیز چنگی
به نام ایزد آباد و پرناز و نعمت	پلنگان رها کرده خوی پلنگی

... در واقع هنگام تقاعد سعدی از مسافرت فرا رسیده بود. تقاعدی داوطلبانه و سرشار از سربلندی و مجاهدت. تا این زمان سعدی فقط اشعاری به صورت مجزا سروده بود؛ در طی دو سال در شاهکار شعر اخلاقی او یعنی بوستان در ۱۲۵۷ م. - ۶۵۵ هـ ق. خاتمه یافت و گلستان که سال بعد به اتمام رسید... سرانجام سعدی به آسایش و آرامش رسید... در خانقاهی واقع در بیرون شهر و نزدیک بقعه شیخ عبدالله بن خفیف سکنی گزید و از آنجا بیرون نمی آمد...»^۲

براساس این استنباط، شیخ سعدی در هنگام نگارش گلستان (۶۵۶ هـ ق.) در شیراز بوده و روزگار را به امن و آسایش می گذرانده است. اما از آنجا که در همان زمان واقعه فتح بغداد به دست مغولان، کشتار مسلمانان آن شهر و قتل خلیفه و ختم دولت عباسیان،

رخ داد و سعدی خود در دو قصیده فارسی و عربی با سوز و گداز بسیار از این واقعه احساس اندوه و دلتنگی کرده، لذا نوعی تناقض در احوال او در این زمان مشاهده شده است. آقای ناصر پورپیرار بامشاهده این تناقض و اقوالی از محققین که سعی کرده‌اند در این باره توضیحی ارائه دهند، سعی کرده است از میان این اقوال سخنی روشن بیابد. از جمله ایشان با استناد به کتاب سعدی نوشته ضیاء موحدی نقل می‌کند: «بارها شنیده‌ایم که می‌گویند در همان زمانی که مسلمانان در فتح بغداد قتل عام می‌شدند، سعدی با بی‌خیالی گفته‌است:

در این مدت که ما را وقت خوش بود ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود
این انتقاد خاسته از دقت نکردن در تطبیق تاریخ شمسی و قمری است. فتح بغداد در چهارم صفر ۶۵۶ قمری اتفاق افتاده که مطابق با نیمه دوم بهمن ماه است. در صورتی که تاریخ اتمام گلستان در بهار همان سال یعنی شش ماه پیش از واقعه بغداد بوده است». معلوم می‌شود جناب ضیاء موحد خود در تطبیق تاریخ شمسی و قمری دقت ندارد... محرم سال ۶۵۶ که آغاز سال فاجعه بغداد است، مصادف با دی ماه یعنی آغاز زمستان بوده است سپس پورپیرار با بحث درباره‌ی زمان تألیف گلستان در واقعه بغداد و قتل ابن جوزی می‌نویسد:

... گواه دیگر این است که در تمامی گلستان هیچ اشاره‌ای به حادثه بغداد نرفته است و سعدی از آن سال به عنوان وقت و سالی خوش یاد می‌کند. ... از سوی دیگر نمی‌توان گفت که سعدی چندان دورتر از همان سال حادثه بغداد که مصادف با تدوین گلستان بوده، از سقوط دولت مستعصم باخبر شده چرا که قصیده رثائیه وی در سقوط دولت مستعصم و خرابی بغداد... (سپس پورپیرار نظریه دکتر باستانی پاریزی در مورد زندگی سعدی در سال ۶۵۶ هـ.ق. که در همان سال گلستان را سروده و هم واقعه بغداد رخ داده را نقل می‌کند) سعدی در زمستان این سال در بغداد بوده ولی مطمئناً در بهار سال بعد به شیراز بازگشته است... (هلاکو) در نیمه محرم ۶۵۶ به بغداد نزول فرمود که

مساوی با ۲۳ ژانویه ۱۲۵۸، سوم بهمن است. در چهاردهم صفر = ۱۲ فوریه = ۲۲ بهمن، هلاکو از بغداد بازگشت و سعدی هم در همین روزها مطمئناً به فارس بازگشته است. اما چه اصراری برای بازگشت سعدی داریم. صرف نظر از نامساعدی اوضاع بغداد یک قرار ملاقات در اواسط بهار همین سال با سعدی در شیراز داریم. سعدی در تاریخ تالیف گلستان که در شیراز تألیف شده می‌فرماید:

در آن روزی که مار را وقت خوش بود ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود
آن گاه تاریخ شروع تألیف گلستان را دقیقاً روشن می‌کند و ماه آن را می‌گوید که در
شیراز شبی را گذرانده؛

اول اردیبهشت ماه جلالی بلبل گوینده بر منابر قضببان
اگر قصاید را در بغداد گفته باشد و گلستان را در شیراز، سعدی باید در این سال هم
بغداد بوده باشد و هم در شیراز و این البته غیرممکن نیست به حساب تقویم. (پایان نقل
قول از باستانی پاریزی) به گمانم سخت گیج کننده و درهم برهم شده...^۴

این آشفتگی که از تجمع واقعه بغداد در سال ۶۵۶، دلتنگی سعدی از آن واقعه،
سرودن گلستان در بهار آن سال و اظهار سعدی از وقت خوشی که در آن زمان داشته،
به نظر راقم این سطور اگر با تامل و دقتی در معنای «وقت خوش» صورت می‌گرفت
روشن می‌گردید. عبارت «وقت خوش» اصطلاحاتی است که در شرح حال عرفای بزرگ
مکرر آمده است و معنای بی‌خیالی و خوشی و مانند آنها را ندارد، بلکه حالتی از حالات
عرفانی به شمار می‌آید که در مقام جذب و عنایت حق حاصل می‌شود. به نمونه‌هایی از
کاربرد این اصطلاح در زیر توجه نمایید:

در مقدمه مکاتیب عبدالله قطب محبی آمده است که:

«یحیی عمار را که امام هری بود و استاد شیخ عبدالله انصاری، چون وفات کرد او را
به خواب دیدند. پرسیدند که خدای تعالی با تو چه کرد؟ گفت: خطاب فرمود که ای یحیی با

تو کارها داشتم سخت، لکن روزی در مجلسی ما را می‌ستودی دوستی از دوستان ما آنجا بگذشت، آن شنید وقتش خوش گشت، تو را در کار او کردم».^۵

در کتاب ثمرات القدس من شجرات الانس تألیف میرزا لعل بیک بدخشی که مشتمل بر شرح احوال بسیاری از مشایخ صوفیه است، ذیل بیان زندگانی شیخ نظام‌الدین محمد بن البخاری ملقب به اولیاء سلطان المشایخ آمده:

«... یکی از مریدان به اسم خواجه منهاج در قصبچه‌ای که می‌بود، می‌خواست تا سماع در میان نهند. درویشان و قوالان را جمع گردانید. چون طعام خوردند قوالان در نغمه آمدند. درویشان و صوفیان را ذوقی روی ننمود. خواجه منهاج گوید: من مشوش گشتم و سر به فکر فرو بردم. بعد از زمانی از مجلس بیرون آمدم، دیدم که خدمت وی به روش خاص کلاه بر سرکج نهاده به پیش در ایستاده، من چون آن صورت میمون و شکل موزون را دیدم، حیران ماندم و از غایت حیرت سر بر زمین نهادم، چون برداشتم، مرا پیش خواند و گفت: تو را مشوش می‌یابم باز گرد و به قوالان بگو تا سماع در دهند. من از نهایت شوق باز سر در قدم او بنهادم. چون برداشتم دیدم که غایب شده بود. فریادکنان از در آمدم و قوالان را گفتم تانغمه بگویند. قوالان به نغمه درآمدند. صوفیان را وقت خوش گشت و به سماع نشستند...».^۶

نیز در شرح حال قاضی محی‌الدین کاشانی از عرفای بزرگ هند آمده است:

«وی جامع علوم ظاهری و باطنی بوده، اکثر علما و دانشمندان دهلی پیش وی به مرتبه کمال رسیده‌اند. وی به غایت تارک و زاهد بوده، از صحبت ابنای ملوک گریزان و متنفر بودی. از عظمای خلفای شیخ است و چون وی به خدمت شیخ آمدی، تمام قیام فرمودی و اگر در مجلس رسیدی وی را شیخ نزدیک خود بنشاندی تا وقتی که در مجلس بودی از وی روایات مشایخ کبار بسیار پرسیدی و اگر از اذواق و مواجید صوفیه نیز در آن میان بگفتی، شیخ را وقت خوش گردیدی...».^۷

از دیگر عرفای هند خواجه سالار است. در شرح حال او آمده:

«وی نیز از مخصوصان شیخ نظام الدین اولیاست. حالت قوی داشته و کیفیات عجیب و هر که وی را در سماع می‌دید بی‌اختیار گردیده در سماع می‌شد». روزی قوال این بیت شیخ سعدی را برخواند:

از سر زلف عروسان چمن دست بدار به سر زلف تو گر دست رسد باد صبا
از شنیدن این بیت وی را کیفیتی عظیم دست بداد تا دیری به آن ذوق و کیفیت بماند.
گویند: مرتبه‌ای وی را حال خوش گشت، سنگی در صحن خانقاه وی افتاده بود، دیدند که
آن سنگ از هم بگداخت و آب شد...»^۸

نیز در شرح حال شیخ مجدالدین جنید حصاروی فیروز آمده که:

«قاضی سعد و قاضی عماد که در آن عهد از علمای مقررری بودند و در ملاحظه شریعت و احکام آن احتراز می‌کردند با صاحب بدعت در غایت غلطت و به احتساب آن در نهایت غلو بودند. روزی شنیده‌اند که خواجه قطب‌الدین و قاضی حمید الدین و مولانا مجدالدین قاضی با صوفیان خویش در خانقاه گرم سماع‌اند و وجد و رقص می‌کنند و نعره و صیحه می‌زنند. هر دو قاضی از منازل خود به ازدحام تمام به عزیمت منع آن صوفیان برآمدند، چون به خانقاه رسیدند شنیدند که قوالان این بیت می‌خوانند:

اسرار محبت را هر دل نبود قابل در نیست به هر دریا زر نیست به هر کانی
و آن صوفیان را حالت خوش شده، نعره‌ها و صیحه‌ها برآوردند و بر زبان این بیت را آورده، تکرار می‌کنند. قضات چون آن حال را مشاهده نمودند حال برایشان نیز بشورید، بی‌اختیار گردیده...»^۹

در احوال خواجه محمد بن مولانا بدرالدین اسحاق آمده است که:

«چون مجلس شدی، در میان وی و سلطان کسی بنشستی. وی را در سماع و تواجیه حظی وافر بود. گویند روزی در خانقاه شیخ ابوبکر طوسی مجلس سماع بود و درویشان و صوفیان، خود کسی را که همراه بگرفت، در خدمت وی بود. چون قوالان سماع در دادند هیچ یک را وقت خوش نشد. سلطان را منع کرد و رو به صوفیان و درویشان آورده،

فرمود به سخنان مشایخ متوجه شوید به موجب فرموده آن جماعت متوجه کلمات مشایخ شدند. هم چیزی نشد. پس سلطان المشایخ وی توجه به جانب خواجه محمد آورد و گفت: ای فرزند برخیز و چند بیتی به آوازی که تو را حق سبحانه کرامت فرموده برخوان، باشد که ذوقی در صوفیان و درویشان پدید آید. خدمت وی به موجب امر سلطان برخاست و به جای قوالان بنشست و چند بیتی برخواند و در حال به صوفیان و درویشان اثر کرد و هر یک به توجه برخاستند و مجلس به نوعی درگرفت که تا مدتی هیچ یک را خبر نبود. یکی از آن بیت‌ها این بود:

هر بی‌خردی که بینی امشب از من همه در گذار تا روز
چون از توجه فرو نشست، سلطان خدمت وی را نزد خود خواند و تا ساعتی خوب
سر مبارک وی را در کنار خود داشت... و فرمود ای فرزند چون آن وقت ما را خوش
کردی امید از عاطفت الهی چنان داریم که تو را...^{۱۰}

در شرح احوال شیخ رکن الحق والدین ابوالفتح فیض الله بن شیخ صدرالدین محمد
زکریای عارف آمده است که:

«گویند وی را در پای سنگی بود. یکی از خاصان سبب لنگی را دو سه مرتبه پرسید.
شیخ جوابی نفرمود. روزی خدمت وی خوش وقت بود. آن شخص باز گستاخی نموده
سبب آن استفسار نمود...»^{۱۱}

به هر حال از این گونه موارد در اقوال و احوال و آثار صوفیان بسیار می‌توان سراغ
گرفت که ذکر آنها موجب تطویل است. آنان عبارت «وقت خوش» را به بیان و شرح هنگام
جذبه عارفانه به کار می‌برده‌اند.

سعدی نیز در شعری که در ابتدای این مقاله آورده شد از «وقت خوش» همین حالت
و مرتبه عرفانی را مدنظر داشته‌است، چنان که در بیت دوم همان شعر متذکر نصیحت
می‌شود:

در این مدت که ما را وقت خوش بود ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود

مراد ما نصیحت بود و گفتم حوالت با خدا کردیم و رفتیم
 عبارت «وقت خوش» در این شعر علاوه بر این که بیانگر موفقیت عرفانی سعدی در
 هنگام فراهم آوردن گلستان است، متذکر کمال و کهولت او در آن هنگام نیز خواهد بود.
 لذا می‌توان در مورد تولد و زندگی او نیز از آن استنباطهایی داشت. همچنین با دیدگاه
 سعدی در مورد واقعه سقوط بغداد در همان سال نیز مغایرتی نخواهد داشت. زیرا
 سعدی در دو قصه معروف خود به فارسی و عربی از سقوط بغداد ابراز تأسف کرده
 است.

آسمان را حق بود گر خون بگیرد بر زمین در زوال ملک مستعصم امیرالمومنین
 ای محمد گر قیامت می‌برآری سر ز خاک سر برآور این قیامت در میان خلق بین
 نازنینان حرم را خون خلق بی‌دریغ ز آسمان بگذشت و ما را خون چشم از آستین^{۱۲}
 نیز در قصیده‌ای به همین مضمون به عربی:

حسبت بجفتی المدامع لاتجری فلما صلغى الماء استطال على السكر
 نسیم صبا بغداد بعد خرابها تمنیت لو کانت تمر علی قبری...^{۱۳}

سعدی در همان حال با مسئله تسلط مغول بر فارس نیز برخوردی واقع‌بینانه دارد. از
 آنجا که فارس در شرایط تسلیم مغول شد که پس از مدت‌ها مقاومت سرانجام همه
 ایالات و فرمانروایان تسلیم شده بودند، سعدی متابعت اتابک ابوبکر بن سعد زنگی را
 امری معقول دانسته و بر آن صحه گذاشته است.

یا رب این ملک مسلمانی با من آباد دارد ر پناه شاه عادل پیشوای ملک و دین
 خسرو صاحبقران غوث زمان بوبکر سعد آن که اخلاقش پسندیده است و اوصافش گزین
 مصلحت بود اختیار رای روشن بین او باز بردستان سخن گفتن نشاید جز به این^{۱۴}

پی‌نوشت‌ها:

۱. کلیات شیخ سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، کتابفروشی علمی، تهران، ۱۳۳۶، ص ۷۳
۲. ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، انتشارات فردوسی، تهران، چاپ یازدهم، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۵۹۷

۳. هانری ماسه تحقیق درباره سعدی، ترجمه دکتر غلامحسین و دکتر محمدحسن مهدوی اردبیلی، انتشارات توس، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۱، ص ۱۰۳ و ۱۰۶
۴. ناصر پورپیرار، مگر این پنج روزه (سعدی آخرالزمان) بازخوانی انتقادی مقدمه‌ی گلستان، نشر کارنگ، تهران، ۱۳۷۶، ص ۱۱۳ - ۱۱۰
۵. مکاتیب عبدالله قطب بن محیی، انتشارات خانقاه احمدی، تهران، چاپ دوم، بی‌تا، ص ۳
۶. میرزا لعل بیگ لعلی بدخشی، ثمرات القدس من شجرات الانس، مقدمه و تصحیح و تعلیقات دکتر سید کمال حاج سیدجوادی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۶، ص ۳۷۵ - ۳۷۴
۷. همان، ص ۵۳۵
۸. همان، ص ۵۸۰ - ۵۷۹
۹. همان، ص ۳۰۲
۱۰. همان
۱۱. همان
۱۲. کلیات سعدی، ص ۴۸۸
۱۳. همان، ص ۴۱۰
۱۴. همان، ص ۴۸۹

